

نخستین روز انقلاب روز زن بود

به مناسبت ۸ مارس - روز جهانی زن

مهرداد خامنه‌ای



EXIT THEATRE



نخستین روز انقلاب روز زن بود

به مناسبت ۸ مارس - روز جهانی زن

مهرداد خامنه‌ای

۱۸ اسفند ۱۴۰۲



EXIT THEATRE

مارکس در اوایل سال ۱۸۴۴ در دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی^۱ خود مطرح کرد که موقعیت زن در جامعه می‌تواند به عنوان معیاری برای توسعه جامعه در کلیت آن در نظر گرفته شود. برای مارکس، این بیانیه بیش از یک فراخوان جهت‌گیری شده به طور مشخص به سوی مردان برای تغییر موقعیت زنان بود. مارکس استدلالی دیالکتیکی را مطرح می‌کرد که مستقیماً با نظریات کلی او در مورد جامعه مرتبط بود. برای این که جامعه فراتر از شکل سرمایه‌داری خود پیش برود، باید روابط اجتماعی جدیدی شکل می‌گرفت که صرفاً متکی بر یک صورت‌بندی خام و بیگانه از «ارزش» نباشد. انسان‌ها باید بتوانند یکدیگر را به عنوان «خود» ارزشمند ببینند، نه اینکه تنها ارزشی داشته باشند که «دیگری» می‌تواند برای آنها فراهم کند. جایگاه زنان در اجتماع از این منظر اهمیت ویژه‌ای دارد، چرا که در اکثر جوامع (اگر نگوئیم در همه جوامع)، گرایش برای به حاشیه راندن آنها همچنان وجود دارد. بنابراین، مردان و زنان باید به نقطه‌ای از رشد و آگاهی برسند که منافع اجتماعی خود را فارغ از جنسیت ببینند. علاوه بر این، مارکس جنسیت را به عنوان مقوله‌ای پویا و نه ایستا در نظر دارد. او در دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴ و در ایدئولوژی آلمانی^۲ نقدی قوی و جایگزینی برای دیدگاه‌های دوگانه‌گرایانه سنتی درباره دوگانگی طبیعت/جامعه ارائه کرد. مارکس به جای این که طبیعت و جامعه را به عنوان دو پدیده جدا و متمایز تحلیل کند - که بدون تغییر اساسی جوهر خود یا دیگری با یکدیگر تعامل دارند - استدلال می‌کند که این دو از نظر دیالکتیکی با هم مرتبط هستند. همان‌طور که انسان از طریق کار با طبیعت تعامل می‌کند و در این روند هم فرد و هم طبیعت تغییر می‌کند. این امر به این دلیل رخ می‌دهد که انسان به عنوان بخشی از طبیعت وجود دارد و فرآیند کار ابزاری را برای چنین وحدتی فراهم می‌کند. از آنجایی که طبیعت و جامعه هیچ‌یک پدیده‌هایی ایستا نیستند، مارکس معتقد بود که هیچ مفهوم فراتاریخی از آنچه «طبیعی است» وجود ندارد و در عوض، مفهوم «طبیعی» تنها می‌تواند با شرایط خاص تاریخی مرتبط باشد. تفکر دیالکتیکی که مارکس آن را بیان می‌کند، می‌تواند منجر به واقعی شدن مقولاتی شود که ما به دنبال تغییر آن هستیم.

در اینجا همچنین می‌بایست به نقد کتاب مهم «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت»^۳ فریدریش انگلس، اشاره کرد و این که ماهیت مونیستی و جبرگرایانه موضع انگلس در این کتاب با درک دیالکتیکی و ظریف‌تر مارکس در رابطه با جنسیت فاصله دارد.

برخی از محققان فمینیست، مارکس و انگلس را به دلیل آنچه جبرگرایی اقتصادی می‌نامند مورد انتقاد قرار داده‌اند؛ اما رایا دونایفسکایا در کتاب «رزا لوکزامبورگ، رهایی

زنان و فلسفه انقلابی مارکس»^۴ از سال ۱۹۸۱، دیدگاه مارکس و انگلس را در رابطه با جنسیت از یکدیگر جدا می‌کند.

همچنین مطالعات گئورگ لوکاچ در کتاب «تاریخ و آگاهی طبقاتی: مطالعاتی در دیالکتیک مارکسیستی»^۵ از سال ۱۹۲۳ و ترل کارور در کتاب «مارکس و انگلس: رابطه فکری»^۶ از سال ۱۹۸۳، تفاوت‌های قابل توجهی را بین مارکس و انگلس در مورد دیالکتیک نشان داده‌اند.

نوشته‌های سیاسی مارکس تحول خاصی را در طول زمان نشان می‌دهد. دیدگاه‌های نظری مارکس اغلب در فعالیت‌های سیاسی او گنجانده می‌شود. او در دهه ۱۸۶۰ تلاش می‌کرد تا زنان را بر مبنایی برابر با مردان در انترناسیونال اول بگنجانند.^۷ توجه به این امر به‌ویژه با توجه به دگرگونی‌های امروز جهان و مباحث آن اهمیت دارد.

صدوهشتاد سال پس از انتشار این نظرات مارکس در مورد نقش زنان در اجتماع و اهمیت مشارکت مردان در جبهه نبرد برای احقاق حقوق برابر آنها ما همچنان با جهانی روبرو هستیم که بیش از پیش در چنگال نابرابری‌ها دست‌وپا می‌زند و حتی سخنان مارکس در ظاهر از زبان سردمداران نظام‌های سرمایه‌داری جهانی برای برون‌رفت از بحران‌های موجود بیرون می‌آید.

در ۸ مارس ۲۰۲۳ به مناسبت روز جهانی زن «شورای اروپا» در استراسبورگ طی بیانیه‌ای از سوی وزیر امور خارجه ایسلند و رئیس کمیته وزیران، توردیس کولبرون ریکفورد گیلفادوتیر، رئیس مجمع پارلمانی، تینی کوکس و دبیرکل ماریا پژینوویچ بوریچ اعلام کرد:^۸

«امروز، در روز جهانی زن، ما بر تعهد تزلزل‌ناپذیر خود برای تضمین برابری جنسیتی و حمایت از حقوق زنان تاکید می‌کنیم. مردان و پسران می‌توانند و باید نقش بیشتری در پیشبرد برابری جنسیتی داشته باشند. آنها باید بازیگران تغییرات مثبت باشند، جنسیت‌گرایی را به چالش بکشند و وقتی می‌بینند زنان مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند یا با آنها ناعادلانه رفتار می‌شود، صدای‌شان را بلند کنند.

برابری جنسیتی به نفع همه است، چه زن و چه مرد. هیچ‌کس نباید به یک نقش جنسیتی خاص گره بخورد. کلیشه‌های جنسیتی، ایده‌های مضر را در مورد رفتار «مناسب» - هم برای مردان و هم برای زنان - تداوم می‌بخشد و مانعی برای برابری جنسیتی واقعی می‌سازد.

نابرابری جنسیتی نیز ممکن است منجر به خشونت شود. کنوانسیون شورای اروپا در مورد پیشگیری و مبارزه با خشونت علیه زنان و خشونت خانگی (معروف به کنوانسیون

استانبول) ابزار اصلی این سازمان برای مبارزه با خشونت مبتنی بر جنسیت و ترویج برابری جنسیتی است. این کنوانسیون از همه اعضای جامعه، به‌ویژه مردان و پسران می‌خواهد تا به طور فعال در جلوگیری از هرگونه خشونت مبتنی بر جنسیت مشارکت کنند. استراتژی برابری جنسیتی شورای اروپا همچنین مردان و پسران را تشویق می‌کند تا برابری جنسیتی را ترویج کنند. اخیراً، یک قطعنامه مجمع پارلمانی بر نقش و مسئولیت حیاتی مردان و پسران در توقف خشونت مبتنی بر جنسیت تاکید کرده است.

حقوق بشر جهانی است و مبارزه با همه اشکال تبعیض، از جمله تبعیض جنسیتی و نژادپرستی، برای دستیابی به برابری و عدالت برای همه ضروری است. رهبران مرد - چه در سیاست، چه در تجارت، چه در رسانه‌ها، در ورزش یا مؤسسات فرهنگی - باید الگوی خود را به سوی برابری برای همه هدایت کنند.»

در طول دویست سال گذشته گرچه در پی مبارزات پیگیرانه، قدم‌های بلندی در مسیر بازپس گرفتن حقوق انسان‌های تحت ستم از جمله زنان برداشته شده است، اما تصویر واقعی جهان امروز همچنان حاکی از آن است که بخش بزرگی از انواع خشونت‌ها علیه انسان‌ها و به‌ویژه علیه زنان، ریشه در نابرابری‌های حاصل از جوامع طبقاتی و تضادهای آن دارد که در کنار فرهنگ، مذهب و آداب و سنن ارتجاعی و عقب‌مانده در جهت دفاع از منافع فرادستان عمل می‌کند و چنان تاروپود خود را در بنیان جوامع مختلف دوانده است که تمییز علت‌های واقعی پیچیده‌تر شده است.

امروز در بسیاری از کشورهای پیشرفته جهان سرمایه‌داری قوانین مشخصی در جهت دفاع از حقوق برابر زنان و مردان، منع هرگونه خشونت علیه زنان، رفع شکاف‌های جنسیتی، دفاع از حقوق دگرباشان و غیره تدوین شده است و تلاش برای اعتلای این قوانین در دستور کار است. کنوانسیون استانبول جامع‌ترین معاهده بین‌المللی حقوق بشر در زمینه پیشگیری و مبارزه با خشونت علیه زنان و خشونت خانگی است. کشور آلمان کنوانسیون استانبول را در می ۲۰۱۱ امضا کرد و در اکتبر ۲۰۱۷ آن را تصویب کرد. این معاهده در فوریه ۲۰۱۸ لازم‌الاجرا شد.^۹

اما آماري که از کشورها هر ساله منتشر می‌شود چهره‌ای زخمی از جوامعی تحت‌ستم، به‌خصوص در مورد زنان را نشان می‌دهد که عملاً تبدیل به بحرانی انسانی شده است. برای مثال آمارهای کشورهای عضو اتحادیه اروپا و به‌خصوص جمهوری فدرال آلمان به عنوان قوی‌ترین قدرت اقتصادی اروپا چنین است:

بر طبق مقاله منتشر شده از سوی رسانه دویچه‌وله آلمان ۱۰ در تاریخ ۶ نوامبر ۲۰۲۳، از هر سه مرد آلمانی یک نفر خشونت علیه زنان را «قابل قبول» می‌داند. بر اساس داده‌های

پلیس فدرال، بیش از ۱۱۵۰۰۰ زن در آلمان در سال ۲۰۲۱ قربانی خشونت شریک زندگی خود شده‌اند. این رقم معادل ۱۳ زن در هر ساعت است. در همان سال ۳۰۱ زن توسط شریک فعلی یا سابق خود کشته شدند. ۵۲ درصد از مردان گفتند که معتقدند نقش آنها نان‌آور اصلی زندگی مشترک است و شریک زندگی آنها باید بیشتر خانواده را اداره کند. در همین حال ۴۸ درصد از پاسخ‌دهندگان نیز نسبت به نمایش عمومی همجنس‌گرایی ابراز بی‌زاری می‌کنند و می‌گویند که از آن احساس «آشفتگی» می‌کنند. الکساندرا شاچر، سخنگوی پلان اینترنشنال آلمان، به روزنامه فونکه گفت: «نقش‌های جنسیتی سنتی هنوز عمیقاً در ذهن مردم باقی مانده است.»

بر طبق آمارهای دیگر این کشور ۲۸ درصد از زنان ترنس، ۱۳ درصد از زنان لژیون و ۱۰ درصد از زنان بایسکشوال در پنج سال گذشته به دلیل دگرپاش بودن مورد حمله فیزیکی یا جنسی قرار گرفتند.^{۱۱} ۵۷ درصد از زنان در پنج سال گذشته و ۴۲ درصد در ۱۲ ماه گذشته مورد آزار و اذیت قرار گرفته‌اند. ۶۰ درصد از زنان دارای معلولیت در پنج سال گذشته و ۴۸ درصد در ۱۲ ماه گذشته مورد آزار و اذیت قرار گرفته‌اند. ۲۲ درصد از زنان در پنج سال گذشته و ۱۵ درصد در ۱۲ ماه گذشته مورد آزار و اذیت سایبری قرار گرفته‌اند. در میان زنان ۱۶ تا ۲۹ ساله، ۳۳ درصد در پنج سال گذشته و ۲۵ درصد در ۱۲ ماه گذشته مورد آزار و اذیت سایبری قرار گرفته‌اند. بین ۸ تا ۲۲ درصد از ۱۹۶۳۰ دختر در جمعیت مهاجر مقیم در معرض خطر ناقص‌سازی عضو جنسی در سال ۲۰۱۵ قرار داشتند.^{۱۲} به طور کلی در کشورهای عضو اتحادیه اروپا، برآوردها نشان می‌دهد که از هر سه زن یک نفر (۶۱ میلیون از ۱۸۵ میلیون نفر) تا سن ۱۵ سالگی خشونت جسمی یا جنسی یا هر دو را تجربه کرده است.^{۱۳}

خشونت علیه زنان ریشه در نابرابری دارد، موقعیت زنان در جامعه را نشان می‌دهد و آن موقعیت منعکس‌کننده عدم تعادل در توزیع قدرت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در میان زنان و مردان جامعه است و نقض فراگیر حقوق بشر در زمان ما و تبعیض‌هایی که منجر به واکنش فیزیکی می‌شود.

هاوارد زین مورخ، دراماتیسست و فعال حقوق مدنی آمریکایی در مونولوگ «کمد» می‌گوید: «همه‌ی این‌ها چه معنایی دارد؟ ما نمی‌توانیم خشونتی که یک فرد بینوا بر یک بینوای دیگر روا می‌دارد را تاب بیاوریم. ما باید فریاد بزنیم، داد بزنیم، تا خشونت متوقف شود. هم‌زمان، باید به فکر کار اساسی‌تری باشیم: تغییر شرایطی در زندگی که انسان را به خشونت وا می‌دارد- خشونت مردان علیه زنان، و البته تمام خشونت هر فرد سرخورده و خشمگین علیه دیگری، خشونت مردم خشمگین و آزرده علیه یکدیگر.»

از سوی دیگر بی‌شک تجربیات مثبت جوامع بشری و پیروزی‌های درخشان آن در رسیدن

به حقوق برابر و کرامت انسانی کم نبوده است. اگر به تاریخ بیش از یک‌ونیم قرن گذشته نگاهی گذرا داشته باشیم، گرچه نطفه‌های اولیه این پیروزی‌ها و آگاهی اجتماعی و ایفای نقش زنان در تحقق آن را می‌توانیم در کمون پاریس ۱۸۷۱ ردیابی کنیم، اما برای درک دستاوردهای ملموس‌تر و کسب تاثیرگذاری و قدرت اجتماعی و سیاسی زنان لازم است بازگردیم به انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه، در دورانی که جنبش فمینیستی برای نخستین بار با تشکیل لیگ برابری زنان آغاز به کار کرد. همچون بسیاری از سازمان‌های مشابه دیگر آن زمان در اروپا، تمرکز آن بر روی حق رای و عمدتاً متشکل از زنان بورژوا بود. با این حال کلارا زتکین در آلمان متوجه بود که زنان به وسیله خطوط طبقاتی از هم جدا شده‌اند و تشخیص داد که زنان طبقه کارگر می‌بایست به خواست و برای خودشان مبارزه کنند. چنان که در کنفرانس جهانی زنان سوسیالیست در اشتوتگارت بیان می‌کند: «تضادهای طبقاتی این امکان را سلب می‌کنند که زنان کارگر متحدان جنبش فمینیستی بورژوا شوند. این به آن معنا نیست که اگر فمینیست‌های بورژوا در مبارزه جهانی برای حق رای زنان در مبارزه با دشمن مشترک در جبهه‌های مختلف در کنارشان بایستند، آنها را از خود برانند.»

این پیام در روسیه مورد تبعیت کنکور دیا سامویلاوا، الکساندرا کولونتای و بسیاری از دیگر زنان بلشویک قرار گرفت که در سال ۱۹۰۷، مرکز معاضدت متقابل زنان کارگر را تشکیل دادند تا آرمان‌های سوسیالیستی را در میان زنان طبقه کارگر گسترش دهند، زنان را به پیوستن به سندیکاها که حالا قانونی بودند ترغیب کنند و نیز اطمینان حاصل کنند که جنبش سوسیالیستی به نادیده گرفتن زنان ادامه نمی‌دهد.

گرچه روز جهانی زن در سال ۱۹۱۰ مقرر شد، گرامیداشت آن در روسیه تا پیش از سال ۱۹۱۳ انجام نمی‌شد. لنین فعالانه از کمپین‌های زنان کارگر حمایت می‌کرد و از کسانی بود که مدافع انتشار روزنامه رابوتنیتسا (زن کارگر) بود که برای نخستین بار در سال ۱۹۱۴ منتشر شد.

تا سال ۱۹۱۷ تعداد زیادی از زنان در کارخانه‌ها مشغول به کار بودند، هم در مهمات‌سازی و هم برای جایگزینی مردان اعزامی به جنگ. در روز ۲۳ فوریه سال ۱۹۱۷ (۸ مارس تقویم گرگوری) روز زن را با تظاهرات عظیمی از سوی زنان گرامی داشتند. روزنامه پراودا گزارش کرد که این واقعه به انقلاب منجر شد و نوشت:

«...نخستین روز انقلاب روز زن بود... زنان... سرنوشت سربازان را رقم زدند؛ به سنگرها رفتند، با سربازان صحبت کردند و آنها نیز به انقلاب پیوستند... زنان، به شما درود می‌فرستیم.»

یکی از وظایف اصلی اتحاد جماهیر شوروی پس از انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ روسیه، سازماندهی گام‌های مصمم به سمت برابری و توانایی زنان برای مشارکت کامل در جامعه به عنوان بخشی از پیشبرد انقلاب بود.

لنین در سخنرانی خود در سال ۱۹۱۹ اظهار داشت:

«قدرت شوروی، قدرت زحمتکشان، در ماه‌های اول پیدایش خود انقلابی کاملاً قطعی در قانون‌گذاری که مربوط به زنان بود، انجام داد. در جمهوری شوروی هیچ چیز از آن قوانینی که زنان را در موقعیتی فرودست قرار می‌داد باقی نمانده است. من به طور خاص در مورد آن قوانینی صحبت می‌کنم که از موقعیت ضعیف‌تر زنان سوء استفاده می‌کرد و آنها را در موقعیت نابرابر و اغلب، حتی در موقعیت تحقیرآمیز قرار می‌داد... اکنون می‌توانیم با افتخار و بدون اغراق بگوییم که به جز روسیه شوروی، کشوری در جهان نیست که زنان در آن از برابری کامل برخوردار باشند و زنان در موقعیت تحقیرآمیز به‌ویژه در زندگی خانوادگی قرار نگیرند. این یکی از اولین و مهم‌ترین وظایف ما بود»^{۱۴}

در سال ۱۹۲۰ فرمانی توسط دولت اتحاد جماهیر شوروی صادر شد که بر اساس آن روسیه اولین کشور در اروپا بود که سقط جنین را به عنوان بخشی از پیشبرد حمایت از خانواده و سلامت زنان قانونی کرد. هدف آن سازماندهی خدمات و کمک‌های دولتی بود تا اطمینان حاصل شود که هیچ زنی که قصد انجام آن را دارد قربانی نشود.

«از آنجایی که بقایای اخلاقی گذشته و شرایط سخت اقتصادی کنونی همچنان بسیاری از زنان را مجبور به توسل به این عمل می‌کند، کمیساریای مردمی بهداشت و عدالت برای حفظ سلامت زنان تصمیم گرفته است که انجام این‌گونه عمل‌ها، آزادانه و بدون هیچ هزینه‌ای در بیمارستان‌های شوروی که شرایط برای به حداقل رساندن آسیب مهیا باشد تضمین شود.

انجام این عمل برای هر کسی جز پزشک مطلقاً ممنوع است.^{۱۵}»

این بخشی از یک کمپین گسترده‌تر برای مشارکت دادن کارگران و کشاورزان در پیشبرد برابری کامل قانونی زنان با مردان بود. قوانین مربوط به حقوق زنان که در سال ۱۹۲۱ تدوین شد، حق طلاق را برای زنان تضمین می‌کرد که تحت رژیم تزاری تنها برای مردان محفوظ بود. تبعیض جنسیتی در استخدام غیرقانونی شد و قانون هشت ساعت کار در روز اجرا شد. با ورود زنان بیشتر به نیروی کار صنعتی، مهدکودک‌های دولتی به صورت رایگان دایر شدند. خدمات بهداشت عمومی با توجه ویژه به زنان و کودکان به‌ویژه برای مادران باردار و شیرده به‌طور رایگان در دسترس قرار گرفت.

دستاوردهای مثبت انقلاب اکتبر در جنبش زنان و همچنین در بسیاری از زمینه‌های دیگر اجتماعی به عنوان یک تجربه تاریخی هم تاثیر خود را برجای گذاشت و هم نقشی تاریخی ایفا کرد و پلکانی شد برای رسیدن به نتایجی پایدارتر در آینده. همان‌گونه که تجربه کمون پاریس پلی شد برای پیشروی زحمت‌کشان جهان در دوران‌های پس از خود. رزا لوکزامبورگ در آخرین مقاله خود در نشریه «پرچم سرخ» در ۱۴ ژانویه ۱۹۱۹ نوشت: «نظم بر ورشو حاکم است!، این را وزیر سباستیانی به مجلس نمایندگان پاریس در ۱۸۳۱ اعلام کرد...»

«نظم بر برلین حاکم است!»، این را مطبوعات بورژوازی پیروزمندان اعلام می‌کنند، ابرت و ناسکه اعلام می‌کنند، افسران «نیروهای پیروز» اعلام می‌کنند، در حالی که خیل خرده‌بورژوازی در برلین دستمال‌های‌شان را برای‌شان تکان می‌دهند و هورا می‌کشند. «نظم بر ورشو حاکم است!»، «نظم بر پاریس حاکم است!»، «نظم بر برلین حاکم است!»، این است آنچه گزارش‌های پاسداران «نظم» اعلام می‌کند، هر پنجاه سال یک‌بار، از یک مرکز مبارزات تاریخی جهان به مرکز دیگر. و این «پیروزمندان» شادمان متوجه نیستند که هر «نظمی» که نیاز داشته باشد از طریق کشتارهای خونین دوره‌ای حفظ شود، ناچار به سوی سرنوشت تاریخی خود روانه می‌شود، [به سوی] سقوطش. این هفته‌ی «اسپارتاکوس» در برلین چه بود؟ چه به بار آورده است؟ و چه به ما می‌آموزد؟ در میانه‌ی نبرد، در میان غریو پیروزی ضدانقلاب، پرولتاریای انقلابی می‌بایست آنچه گذشته را مرور کند و رویدادها و پیامدهای‌شان را با معیار بزرگ تاریخ بسنجد. انقلاب زمانی برای از دست دادن ندارد. همچنان بی‌محابا به پیش می‌شتابد - از فراز گورهای که هنوز بسته نشده‌اند، از فراز «پیروزی‌ها» و «شکست‌ها» - به سوی هدف عالی‌اش. نخستین وظیفه‌ی یک مبارز برای سوسیالیسم جهانی این است که آگاهانه اصول راهنمای انقلاب و روش‌های آن را دنبال کند.

این شکست «هفته‌ی اسپارتاکوس» چطور به نظر می‌آید؟ آیا شکستی بود بر پایه‌ی نیروی انقلابی خشمگین و پختگی ناکافی شرایط، یا بر اساس ضعف و تردید در عمل؟ هر دو! این بحران ماهیتی دوگانه داشت. تضاد میان حضور قدرتمند، مصمم و تهاجمی توده‌های برلین از یک سو و دودلی، تردید و بی‌میلی رهبری برلین از سوی دیگر ویژگی بارز این واقعه‌ی اخیر است.

رهبری شکست خورد. اما رهبری می‌تواند و باید از نو به دست توده‌ها و از دل توده‌ها خلق شود. توده‌ها عاملی تعیین‌کننده هستند؛ آنها سنگ بنایی هستند که پیروزی نهایی انقلاب بر آن برپا می‌شود. توده‌ها آماده‌ی مبارزه بودند، و از این «شکست» حلقه‌ای

ساختند در زنجیره‌ی شکست‌های تاریخی که مایه‌ی غرور و قدرت سوسیالیسم جهانی است. این است که پیروزی‌های آینده از دل این «شکست» شکوفا خواهد شد. «نظم بر برلین حاکم است!» چاکران ابله! «نظم» شما بر شن‌های روان ساخته شده است. فردا انقلاب «دوباره به پا خواهد خاست، سلاح‌هایش را بر هم خواهد کوفت» و در عین وحشت‌تان با دمیدن در شیپورها جار خواهد زد: «بودم، هستم، خواهم بود!»

شکست‌ها و ناکامی‌های سیاسی به معنای از بین رفتن آثار تجربیات و درس‌های مثبت و منفی تلاش انسان‌ها و تاریخ‌شان نیست بلکه برعکس ضامن رشد و تعالی آنها است. آزمون و خطا بخش مهمی از ذهن پویای انسان را شکل می‌دهد و در همه زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فلسفی، هنری و فرهنگی این آموزه‌ها نیاز مبرم انسان برای پیدا کردن راه‌های بهتر زیست خود در کره زمین بوده و هست. همچنین این تجربیات چه از دوران گذشته و چه امروز به ما یادآور می‌شوند که موربانه‌های تمامیت‌خواهی و فرصت‌طلبی پایه‌های قدرت سیاسی والاترین آرمان‌های بشری را حتی در صورت پیروزی می‌توانند از درون بچوند و شکست‌شان دهد. این تجربیات مرز نمی‌شناسد و همچون نیروی سیال در تاریخ در جریان است. همان‌گونه که در سال ۵۷ با پیروزی مبارزات مردم ایران بر حاکمیت استبدادی شاهنشاهی، در فردای این پیروزی زنان ایران از اولین گروه‌هایی بودند که در کنار تعداد اندکی از دیگر نیروهای مترقی جامعه که گفتند: «انقلاب شکست خورد، زنده باد انقلاب»، صدای چکمه‌های فاشیسم را به خوبی شنیدند.

در ۱۷ اسفند (۸ مارس) ۱۳۵۷، در روز جهانی زن تنها کمتر از یک ماه پس از سرنگونی رژیم ارتجاعی قبلی به خیابان‌ها آمدند تا در مقابل اولین اقدامات سرکوب رژیم جدید یعنی لغو قانون حمایت خانواده و اجبار حجاب اسلامی مقاومت کنند. تظاهرات شش‌روزه زنان در سرتاسر ایران و سخنرانی‌های روشنگرانه آنها یادآور سخنوری‌های پرشور اما گلدمن از تریبون خیابان در چندین دهه قبل از آنها در آمریکا بود. بر پلاکاردهای خود شعار «آزادی زن، آزادی جامعه» را نوشتند، که الهام گرفته از نظرات شارل فوریه این فیلسوف و اقتصاددان سوسیالیسم تخیلی در فرانسه سال‌های ۱۸۳۰ بود. یا «در طلوع آزادی جای حق زن خالی» در دستان زنی که چشمان نگران او خبر از فاجعه سال‌های بعد را داشت، مگر چیزی جز دیالکتیک مارکس و فراخوان سال ۱۸۴۴: «موقعیت زن در جامعه می‌تواند به عنوان معیاری برای توسعه جامعه در کلیت آن در نظر گرفته شود» بود؟

در تمام این فریادهای شبحی را می‌توان دید که می‌گوید: «آزادی هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است». شبیح مانیفست کمونیست از سال ۱۸۴۸.

۱۷ اسفند ۱۳۵۷ «نخستین روز انقلاب روز زن بود»، روز انقلاب نوین مردم ایران که چهل و چهار سال بعد در شهریورماه ۱۴۰۱ نمادهای تازه خود را با تجربیات چهار دهه گذشته بار دیگر به خیابان آورد و با شعار زن زندگی آزادی صفحه‌ای تازه از درک و آگاهی اجتماعی را ورق زد.

این بار اما بسیاری از مردان در کنار زنان بودند و همچون اسفند سال ۵۷ پشت‌شان را خالی نکردند. این بار اما اقشار مختلف به اهمیت این امر سیاسی پی برده بودند و در زیر پرچم مبارزه «زن» متحد شدند. این بار اما موریه‌های فرصت‌طلب و تمامیت‌خواه آن‌چنان ناچیز بودند که تاثیری در حرکت مردم نداشتند. جبرگرایان و تقدس‌طلبان سیاسی نیز در انفعال و جدایی خود از مردم محو شدند.

مردم آزاده این دوران به واقع چنان تلاطم و دگرگونی در فرهنگ مبارزاتی جامعه خود به وجود آوردند که یقیناً پیروزی‌های درخشان آینده از دل آن شکوفا خواهد شد.

«چاکران ابله!» «نظم» شما بر شن‌های روان ساخته شده است. فردا انقلاب دوباره به پا خواهد خاست، سلاح‌هایش را بر هم خواهد کوفت و در عین وحشت‌تان با دمیدن در شیپورها جار خواهد زد: بودم، هستم، خواهم بود!»

۱۸ اسفند ۱۴۰۲

پانویس‌ها:

- 1- Ökonomisch-philosophische Manuskripte aus dem Jahre 1844 - Karl Marx
- 2- Die Deutsche Ideologie, 1846 - Karl Marx
- 3- Der Ursprung der Familie, des Privateigentums und des Staates, 1884 - Friedrich Engels
- 4- Raya Dunayevskaya, Rosa Luxemburg, Women's Liberation, and Marx's Philosophy of Revolution (Chicago: University of Illinois Press, 1991), originally 1981.
- 5- Georg Lukács, History and Class Consciousness: Studies in Marxist Dialectics (Cambridge, MA.: The MIT Press 1971), originally 1923.
- 6- Terrell Carver, *Marx & Engels: The Intellectual Relationship* (Bloomington: Indiana University Press, 1983).
- 7- Heather A. Brown, *Marx on Gender and the Family: A Critical Study (Historical Materialism)* (Brill, 2012)
- 8- <https://www.coe.int/en/web/portal/-/equal-rights-for-women-and-girls-the-role-of-men-and-boys>
- 9- https://eige.europa.eu/gender-mainstreaming/countries/germany?language_content_entity=en#:~:text=German%20constitutional%20law%20stresses%20the,women%20are%20equal%20in%20rights.
- 10- <https://www.dw.com/en/1-in-3-german-men-find-violence-against-women-acceptable-survey/a-65884531>
- 11- FRA's Fundamental Rights Survey, LGBTI Survey II, 2019
- 12- <https://eige.europa.eu/gender-equality-index/2021/domain/violence/DE>
- 13- https://eige.europa.eu/sites/default/files/documents/2016.5472_mh0416658enn_pdfweb_20170215100607.pdf
- 14- Vladimir Lenin, "The task of the Working Women's Movement in the Soviet Republic", Lenin Internet Archive (www.marx.org) 2002
- 15- Avdeev, Alexandre; Blum, Alain; Troitskaya, Irina (1995). "The History of Abortion Statistics in Russia and the USSR from 1900 to 1991". *Population: An English Selection*. 7: 39–66. ISSN 1169-1018. JSTOR 2949057

پایان





در طلوع آزادی
کای خندان خالی



EXIT THEATRE